

میدون و سوفیا

نظریه خُبولوزی!



پوریا عالمی

● روزی وزیری راه گم کرده بود و از سر مزرعه‌ای می‌گذشت. پیرمردی کشاورز وی را بدید و پرسید: آن آقا که دست بر پیشخوان شکم نهاده، کی باشد؟

گفتند: وزیر امور خب و خبولوزی در کشاورزی. پیرمرد گفت: خبولوزی چه باشد؟ گفتند: وایسا! تا ببینی!

پس پیرمرد کشاورز را کشان‌کشان به نزد وزیر آوردند و عکاس‌ها دوربین آتش کردند.

وزیر گفت: چه خبر عامو؟ پیرمرد: یک گوجه‌فرنگی توی مملکتون ۷۰۰ تومن شده.

وزیر: خب.

پیرمرد گفت: گوش می‌کنی یا نه؟

وزیر گفت: خب.

پیرمرد گفت: روزگار از هر روز بدتر می‌بینم این جهان را پر از خوف و خطر می‌بینم دختران را همه جنگ است با مادر پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم وزیر گفت: خب.

پیرمرد گفت: خودتون می‌دونید و مملکتون و این نظریه خبولوزی‌تون!

و راه خویش بگیرفت و برفت.

جمع‌بندی

سوفیا... عشقم... چیزی که در حکایت‌ها می‌خواندیم از دیدار پادشاهان و رعیت و برای ما تاریخ بود، در این دوره تبدیل به خاطره شده و هفته‌ای یک وزیر یک جمله قصار خطاب به مردم تولید می‌کند.

عاشق رعیت تو! میدون دوم

پرنده آبی

این کودک یمنی کجاست؟

● تصویری از یک کودک یمنی که سال گذشته به‌عنوان سند جنایات ضدبشری در جنگ یمن منتشر شده بود، بار دیگر در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود و این‌بار بحث یک جنایت دیگر در میان است. کودک یمنی که بوتانیا محمد منصور الریمی نام دارد، سال گذشته در ماه آگوست ۲۰۱۷ (مرداد ۹۶) که پنج سال داشت، در بمباران یک مجتمع آپارتمانی در صنعا توسط نیروهای ائتلاف به رهبری عربستان مجروح شد و در



بیمارستان درحالی‌که تلاش می‌کرد یک چشمش را با کند به سوژه خبرنگار CNN بدل شد و تصویرش شبکه‌های اجتماعی را پر کرد. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ آن حادثه را که به کشته‌شدن ۱۶ نفر و مجروح‌شدن ۲۵ نفر انجامید، به‌عنوان اقدامی «گستاخانه» محکوم کرد و عربستان‌سعودی هم مجبور شد درباره این بمباران که به کشته‌شدن مادر و پدر بوتانیا و پنج برادر و خواهر او انجامید، بیانه بدهد و آن را یک «خطای فنی» عنوان کند. اکنون نیروهای حوثی و خوشان دور بوتانیا بار دیگر انگشت اتهام را به‌سوی عربستان‌سعودی گرفته و آن دولت را به ربودن و اختفای بوتانیا و احتمالا کشتن این دخترچه که نماد خشونت جنگ در یمن شده است، محکوم کرده‌اند. به گزارش یاهونیوز، بوتانیا یک ماه پس از بمباران سال گذشته به ریاض منتقل شده و درواقع پس از آنکه اقوام او مشغول تهیه فیلمی مستند در گورستان محل دفن خانواده او بوده‌اند، توسط یک جوخه مرکب از ۱۶ نفربر زرهی عربستان که جاده را سد کرده بودند، ربوده شده است. ماه گذشته تلویزیون عربستان تصاویری از این کودک را در مرکز ملک سلمان در ریاض نمایش داده و منکر ربودن او شده است.
باین‌حال خانواده او در روزهای گذشته ابراز نگرانی کرده و گفته‌اند اگر او برای مداوا به عربستان منتقل شده است، باید ماه‌ها پیش به خانه بازمی‌گشت.

پیشنهاد

مهارت، علوم اجتماعی و صنعت

● سومین نشست تخصصی همایش «علوم انسانی، تولید و صنعت» با موضوع مهارت، علوم اجتماعی و صنعت، هفته آینده در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار می‌شود. سخنرانان این نشست امیر طایبان، سلیمان پاک‌سرشت، خسرو سلجوقی و سالار کسرابی هستند و سمیه توحیدلو دبیر این نشست است. این نشست تخصصی دوشنبه، ۲۸ آبان، از ساعت ۱۳ تا ۱۵ در سالن اندیشه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار خواهد شد.

شتر روزنامه

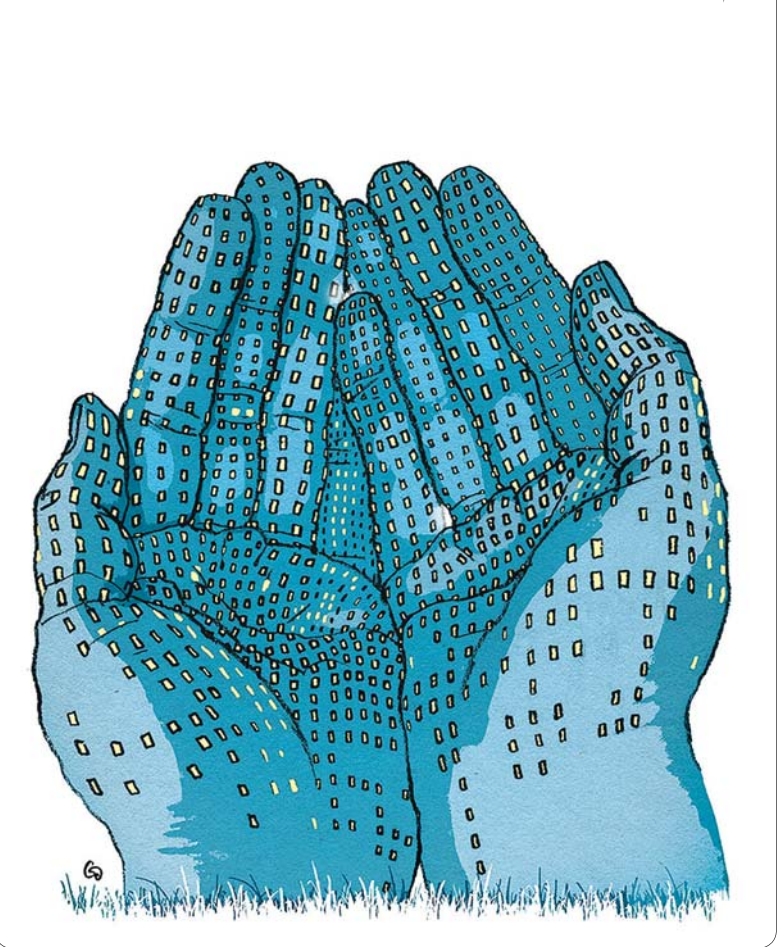
www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۷ • ۶ ربیع الاول، ۱۴۴۰ • ۱۴ نوامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۹۱ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۱۸ • اذان صبح فردا ۵:۱۳ • طلوع آفتاب ۶:۴۰

روزنفر۱۰

کارتون خواب

گیته اسکوفف



دور دنیا

فیلمی که زندگی خانواده پناه‌جو را تغییر داد

می‌گرفت. لبنان - که جمعیتش چهار میلیون نفر است، درحال حاضر یک میلیون پناهنده سوری را در خود جا داده است.

خانم لبایکی می‌گوید: «بحران پناه‌جویان سوری در لبنان اکنون بخشی از زندگی روزمره ما شده است. می‌توانید تصور کنید که چه مسئولیت و باری بر دوش جامعه لبنانی است که خودش هم با مشکلات اقتصادی مواجه است.»

تقریباً ۹ نفر از هر ۱۰ پناهنده در جهان در کشورهای درحال‌توسعه اقامت و اغلب در مناطق دورافتاده یا فقیرنشین زندگی می‌کنند. در لبنان، یکی از محسوس‌ترین چالش‌ها افزایش تعداد کودکان خیابان است که هم لبنانی هستند و هم سوری.

خانم لبایکی در مورد اینکه «کفرناحوم» را از کجا الهام گرفته است، می‌گوید: «آنها در حاشیه

جامعه ما زندگی می‌کنند، بنابراین آنها را نمی‌بینیم. نمی‌دانیم در سر آنها چه می‌گذرد. چه احساسی دارد که جامعه آدم را نبیند؟ می‌خواستم این را بفهمم». لبایکی با بازیگران غیرحرفه‌ای کار

کرد که چهار نفر از آنها پناه‌جو بودند. فیلم‌برداری بیش از شش ماه طول کشید تا بتوانند به دوربین عادت کنند. در اوج بحران پناه‌جویان سوری بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ لبنان هر هفته ۱۰ هزار پناهنده از کشور همسایه دریافت کرد.

لبایکی درباره تغییر کامل زندگی زین می‌گوید: «فکر می‌کنم او واقعا سزاوار چنین زندگی‌ای است. این پسر معرکه است. قابلیت‌های بسیاری دارد، خیلی بخشنده و خیلی عاقل است.»

بر استیبلر، بازیگر آمریکایی و سفیر حسن‌نیت UNHCR، در اقتضایه فیلم در نیویورک، بازی زین را ستایش کرد: «او واقعا یکی از بهترین بازیگرانی است که تاکنون در سینما دیده‌ام. بازی او شگفت‌انگیز است.» استیبلر اضافه کرد: «این فیلم خیلی خوشحال‌کننده‌ای نیست، اما داستانی انسانی را که درحال حاضر در جهان در حال وقوع است، به روشنی نشان می‌دهد.»

خانم لبایکی نیز مانند بسیاری از افراد دیگر که در سالن سینما حضور دارند، آرزو کرد که افراد هرچه بیشتری در جهان مانند زین «شادی زندگی تازه را تجربه کنند».

منبع: سایت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد



امان الله قریابی‌مقدم جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

«بازاندیشی فرهنگی» پدیده‌ای اجتماعی و تاریخی است که گرچه با فرازونشیب‌های مداومی در حرکت و تغییر بوده است، اما اکنون به‌نظر می‌رسد این پدیده در کشور ما، به‌ویژه در نزد جوانان، سرعت بیشتری پیدا کرده است و می‌رود که دگرگونی‌هایی در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و بنیادی به خود بگیرد و مشکلات فراوانی به‌بار آورد و طرحی نو دراندازد. این تفکری است که هم در نظریه ابن‌خلدون تونسسی حدود ۷۰۰ سال قبل در کتاب ارزشمند او با عنوان «العبر و دیوان المبتدا و الخبر...» و هم در نظریه فیلسوف

تجربه دیگران

چرا زنان سفیدپوست به ترامپ رأی می‌دهند؟

خانم مویرا دانگان، مقاله‌نویس روزنامه گاردین، هفته گذشته در یادداشتی به این مسئله عجیب پرداخته است که چرا با وجود مواضع زن‌ستیزانه دونالد ترامپ، بیش از نیمی از زنان سفیدپوست آمریکایی به او رأی داده‌اند. بخش‌هایی از این مقاله را می‌خوانیم. در دو سال گذشته، چپ‌گرایان آمریکایی مهیوت یک رقم مانده‌اند: ۵۳. این رقم، درصد زنان سفیدپوستی است که در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ به دونالد ترامپ رأی داده‌اند. در بخش‌هایی از چپ که سال‌هاست به آمار و ارقام می‌پردازند، این رقم که هم نامیدکننده است و هم غافلگیرکننده، چنین تفسیر می‌شود که زنان سفیدپوست، نژادپرستی حمایت‌شده از سوی حزب جمهوری‌خواه را به پیوستن به ائتلافی با مردان رنگین‌پوست و زنانی از نژاد دیگر ترجیح می‌دهند. این آمار در جناح چپ، شاید حتی خشم و سوءظن‌ها را به مشروعیت اخلاقی افکار فمینیستی برانگیزد و سبب تردید درباره جنبش‌های سیاسی زنان سفیدپوست لیبرال شود. داستان واقعی زنان رای‌دهنده سفید جدی‌تر و پیچیده‌تر از رقم ۵۳ درصد است. واقعیت این است که رقم ۵۳ درصدی از زنان سفیدپوست که در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری به ترامپ رأی داده‌اند، آمار بهتری است نسبت به دوره‌های حتی بدتر در چند انتخابات قبلی: ۵۶ درصد زنان سفیدپوست در سال ۲۰۱۲ از میت رامنی حمایت کردند و در سال ۲۰۰۴ نیز ۵۵ درصد حامی جورج دبلیو بوش بودند. حتی این ارقام هم بهتر از حمایت زنان سفیدپوست از جمهوری‌خواهان در یکی از دوره‌های پیش از آن بود. رونالد ریگان رای ۶۲ درصد زنان سفیدپوست را در سال ۱۹۸۴ به دست آورد. تمام این ارقام البته کمتر از آرای مردان سفیدپوست بود که ادامه حمایت آنان از جمهوری‌خواهان همچنان هشداردهنده است و اکثر قریب‌به‌اتفاق آرای محافظه‌کاران به آنها اختصاص دارد. نتایج اولیه انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا نشان می‌دهد این روند کاشی ادامه دارد و نامزدهای جمهوری‌خواه آرام‌آرام حمایت زنان سفیدپوست را در سراسر کشور از دست می‌دهند. به نوشته وال‌استریت‌ژورنال، حمایت کلی زنان سفیدپوست از جمهوری‌خواهان در سال ۲۰۱۶ به ۵۳ درصد کاهش یافته و تا سال ۲۰۱۸ به ۵۰ درصد می‌رسد. نظرسنجی سی‌ان‌ان نشان می‌دهد حمایت زنان سفیدپوست از جمهوری‌خواهان به ۴۹ درصد رسیده است. شواهد حاکی از آن است که با تغییر رویکرد حزب جمهوری‌خواه از لفاظی‌های محافظه‌کارانه رامنن درباره امور مالی به نژادپرستی ساندیسمی که نشان ویژه دونالد ترامپ است، نظر زنان سفیدپوست نیز تغییر می‌کند. این تغییر باعث می‌شود زنان سفیدپوست هم‌زمان یکی از بزرگ‌ترین بلوک‌های رای‌دهنده در کشور و همچنین یکی از تقسیم‌شده‌ترین و غیرایدئولوژیک‌ترین گروه از نظر جمعیت‌شناسی باشند. هیچ گروه نژادی و جنسیتی دیگری تا این اندازه تقسیم‌شده نیست. اکنون نبردی در روح آمریکایی‌ها بین خشونت نژادپرستانه ترامپ و حامیانش و دیدگاه پذیرش، عدالت و حسن‌سلوک که در ائتلاف روبه‌رشدی در جناح چپ به وجود آمده، درگرفته است. بخش بزرگی از این نبرد، در قلب زنان سفیدپوست جریان دارد و چپ امبدوار است با اتکا به آن، بیشتر و بیشتر آنها را جذب کند، وفاداری تاریخی‌شان را به برتری نژاد سفید درهم بشکند و مدلی سالم‌تر و پایدارتر برای آینده بسازد. اما شاید زنان سفیدپوست، حزب جمهوری‌خواه را با آن سرعتی ترک نکنند که بتوان به آن امید بست. اگر برخی از زنان سفیدپوست از وفاداری سنتی به حزب جمهوری‌خواه خود دست برمی‌دارند، زنان دیگر- نیمی از آنان- ماندنی هستند. روند تغییر گرایش زنان سفیدپوست به حزب دموکرات، گرچه واقعی به نظر می‌رسد، بسیا کندتر از پیش‌بینی‌های امیدوارانه انجام می‌شود. مشکل زنان سفیدپوست چیست؟ چرا نیمی از آنها وفادارانه به جمهوری‌خواهان رأی می‌دهند؛ حتی وقتی حزب جمهوری‌خواه به سازمانی زشت و هیولالار تبدیل می‌شود؟ به نظر می‌رسد محتمل‌ترین پاسخ این باشد که زنان سفیدپوست به همان دلیل به جمهوری‌خواهان رأی می‌دهند که مردان سفیدپوست؛ چون نژادپرست هستند. این احتمال وجود دارد که زنان سفیدپوستی که در سال ۲۰۱۶ به ترامپ رأی داده‌اند، در سال ۲۰۲۰ نیز به او رأی بدهند؛ چون سادیسزم نژادپرستانه او برای آنها نیز سرگرم‌کننده است.
باین‌حال نکته دیگری نیز وجود دارد که پیچیده‌تر است و به رابطه زنان سفیدپوست با پدرسالاری سفید مربوط می‌شود. هویت زنان سفیدپوست آنها را در موقعیت عجیبی در مرز دو بردار امتیاز و سرکوب قرار می‌دهد؛ آنها از نظر نژادی، قدرت ساختاری را به دست می‌آورند، اما از نظر جنسیتی از این قدرت مستثنا می‌شوند. در نظامی سیاسی که هم نژادپرستی برقرار است و هم جنسیت‌گرای، زنان سفیدپوست باید یا وفادارانه به جنبه قدرتمندترکننده هویت نژادی بچسبند یا به مسئله جنسیت که از قدرت آنها می‌کاهد. برخی از زنان سفیدپوست جمهوری‌خواه ممکن است به نژادپرستی به دلیل خود نژادپرستی اتکا نکنند، بلکه به آن به‌عنوان وسیله‌ای برای اجتناب یا انکار این واقعیت که چگونه سرکوب جنسیت‌گرایانه باعث آسیب‌پذیری آنها می‌شود، رو بیاورند.

مطالبات

بازاندیشی فرهنگی اجتناب‌ناپذیر است

اجتماعی در حضور رئیس‌جمهور در روز سه‌شنبه اول آبان پیشنهاد کرده‌اند، به عمل درآورند. این پیشنهادها عبارت بودند از: توسعه عدالت‌گرایانه، شنیدن صدای مردم، همبستگی اجتماعی و فرهنگی، صدای واحد دولت، تضمین امید به آینده به مردم، تقویت همبستگی اجتماعی، تمرکز بر جوانان، اشتغال‌زایی و کاهش میزبان بی‌کاری، مبارزه با فقر، عبور از فشارهای بین‌المللی، گفت‌وگو و تعاملات بین گروه‌های مختلف، تقویت و افزایش سرمایه اجتماعی و اعتماد عمودی، یعنی اعتماد بین مردم با حکومت، اصلاح نظام بوروکراسی، قانونی، قضائی و توجه به خواسته‌های منطقی جوانان، توزیع عادلانه درآمدها و ثروت و پرهیز از گروه‌گرایی و تقسیم جامعه به قطب‌های متضاد.
با عمل به پیشنهاد این کارشناسان می‌توان به آینده امید بست.

زنانی که من دیده‌ام

یک گل رز وحشی



زهرا عمران‌ی

آنا و شرحی که از زندگی‌اش می‌دهد، مرا به یاد فاطمه و عایشه و همه دختران مهاجر می‌اندازد. خودش را از طبقه کارگر می‌داند و مادرش نسرین را الهام‌بخش و قوت‌دهنده روزهای سخت کودکی‌اش می‌نامد. نسرین در جوانی و در پی ساخت زندگی بهتر مهاجرت کرده است. مدرک تحصیلی را که از کشور خودش گرفته بود، در آنجا نمی‌پذیرند و او ناچار می‌شود برای شروع در یک شیرینی‌فروشی مشغول به کار شود. همان‌جا با مردی هم‌وطن آشنا می‌شود و به‌زودی از دواج می‌کنند. تازه همسرش را دانشگاه پذیرفته شده بود که فرزند اولشان به دنیا می‌آید. کمی که پسرشان از آب‌وگول درمی‌آید، بلافاصله به عنوان فروشنده در یک فروشگاه زنجیره‌ای مشغول به کار می‌شود و هم‌زمان به عنوان پیشخدمت در رستوران هم شغلی می‌گیرد. همسرش نیز علاوه‌بر تحصیل آخر هفته‌ها کار می‌کرد، «مدام کار می‌کردند» برای گذران زندگی و با این امید که دخلشان را به خرچشان برسانند. هنوز درس همسرش تمام نشده که آنا و خواهر دوقلوش آیدا به دنیا می‌آیند. یکی، دوسالی که می‌گذرد، اوضاع به سمت بهتر شدن می‌رود. همسر نسرین به عنوان مهندس در یک شرکت مشغول به کار می‌شود. نسرین هم در فروشگاه بست بالاتری می‌گیرد. بچه‌ها که بزرگ‌تر می‌شوند، عصرها در کارهای فروشگاه به او کمک می‌کرده‌اند. خانواده شروع به پس‌اندازکردن برای خرید یک خانه می‌کند. با بزرگ‌تر شدن بچه‌ها و شروع مدرسه، علاوه‌بر چالش اقتصادی، طعم تلخ بیگانه‌بودن و تردید جامعه میزبان نسبت به پذیرش را بیشتر می‌چشد. تصمیم سختی است، اینکه به زادگاهش پشت‌کنند و بخازند؟ بچه‌هایش در جامعه میهمان حل شوند و جور دیگری بزرگ شوند، یا از فرهنگ و سنت‌های خود برای آنان بگویند؟ شک نداشت که باید اهمیت ریشه و هویت را برای بچه‌هایش بنا بینازد و آنها را با ملیت خودشان بار بیاورد. هر سال نوروز را جشن می‌گرفت و از ایران و شهرهای زیبا و مردم نازنینش برای بچه‌ها می‌گفت. بهشان قول داد که بزرگ‌تر که شدند آنها را برای دیدن وطنشان به ایران ببرد؛ به تهران و شهبوار تا زادگاه پدر و مادرشان را ببینند؛ قولی که هرگز عملی نشد. دوقلوها هشت‌ساله بودند که نسرین متوجه شد سرطان دارد. نه اینکه سرطان او را از پای بیاشد، بلکه مصمم‌تر شد که تا زندگی را با سرعت بیشتری بسازد و هر آنچه در اندوخته دارد را برای آموزش فرزندان‌ش نثار کند. همچنان سخت کار می‌کرد و برای بچه‌ها از خانه‌ای می‌گفت که روزی قرار است بخزند؛ محلی امن و آرام که از آواره‌نشینن رهپاشان کند. شب‌ها از داستان‌هایی که در آینده در انتظار دخترانش است، برای آنان حرف می‌زد؛ از تسلیم‌نشدن و اعتقاد به ساختن. پنج سال، هر روز با سرطان جنگید و هر روز زندگی‌اش را ساخت. بالاخره خانه را خریدند و نقل مکان کردند. انکار خیال نسرین آرام شد، دو شب در آن خانه خوابید و شب سوم دیگر بیدار نشد. آنا که آن زمان ۱۳ سال داشت، می‌گوید: «گویی از همان شب من هفدم را پیدا کردم؛ اینکه شوری که برای ساختن زندگی در مادرم بود را زنده نگه دارم و همه توانم را برای بهترشدن زندگی خانواده‌های طبقه کارگر صرف کنم». حالا ۱۴ سال از آن روز گذشته، آنای ۲۸ساله، دختر نسرین، به عنوان اولین زن ایرانی-آمریکایی به مجلس نمایندگان ایالتش راه پیدا کرده است. وجه تمایز آنا، با دیگر ایرانیانی که در این دوره از انتخابات آمریکا در مبارزات انتخاباتی حضور داشتند و پیروز شدند، تاکید و توجه بسیار او بر هویت ایرانی‌اش است. آنا به عنوان یک خارجی، در ایالتی کاملاً محافظه‌کار که چندان به مهاجران روی خوش نشان نمی‌دهد، بالاترین رای را آورده است. خودش علت این اقبال را «صداقت و اصالت» می‌داند؛ دو صفتی که از مادرش آموخته است و تا امروز کوشیده به آنها پایبند باشد.

در مصاحبه‌ای که بعد از پیروزی، با مجله وگ جوان (Teen Vogue) داشته، مصاحبه‌کننده با اشاره به تاکید او بر ملیت ایرانی و طرفداری‌اش از حقوق زنان، از او پرسیده است: «در کارزارهای تبلیغاتی، مخالفان تو را برای این ایالت «بیش از حد افراطی» نامیده‌اند. این ایده‌های اصلاح‌طلبانه افراطی از کجا می‌آید و فکر می‌کنی چرا چنین لقبی به تو داده‌اند؟» آنا پاسخ داده: «برای مخالفان من، نفس حضور من در این کشور بیش از حد افراطی است». در جای دیگری گفته: من تسلیم‌ناپذیری را از مادرم آموختم. نسرین به معنای کل رز وحشی است. نسرین هم سرخست و مقاوم بود. دست خودم نیست، باور دارم شجاعت زنان ایرانی در خون من است. انگار انرژی نسرین در من تکثیر شده است تا آنچه در توان دارم، بگذارم تا زنانی بی‌نظیر همچون نسرین که سخت کار می‌کنند، از شغل مناسب، دستمزد منصفانه و بیمه درمانی برخوردار شوند و بتوانند بهترین آینده ممکن را برای خانواده‌شان فراهم کنند.

تکته

دعوت سناتور به مراسم اعدام



بی‌گناهان در ملا عام که در آن ایالت بیش از هر ایالت دیگری در آمریکا اتفاق افتاده و بارها در داستان‌ها و فیلم‌ها تکرار شده، این شوخی سناتور توهین به همه اهالی ایالت قلمداد شده است. بنی تامپسون، سناتور دیگر آن ایالت از حزب دموکرات، روز دوشنبه در بیانیه‌ای توییتی خواستار عذرخواهی رسمی همکارش از «همه» اهالی می‌سی‌سی‌پی شده است. او اظهارات این سناتور را «فرا‌تر از بی‌احترامی و توهین» خوانده است.

اینکه مسائل نژادی در ایالت می‌سی‌سی‌پی از قرن‌ها پیش در جریان است و مراسم لینچ سیاهان و اعدام